

نگاه

«قلیان»، غلبان نوجوان ایرانی در بازگشت به خویشتن



مبینا غربا
مدرس دانشگاه علوم تربیتی

سالیان درازی است که آسیب‌های اجتماعی، از سوی کارشناسان به مسئولان آموزش‌وپرورش گوش‌زد می‌شود؛ اما از آنجا که نظام آموزشی ایران از هرگونه قصور و نقصانی مبرااست و تمام خلل‌ها برای کشورهای دیگر تعریف می‌شود، نظر تمام کارشناسان در هاله‌ای از ابهام محو شد و امروز مسئولان مجدد نوک پیکان مقاصد خود را به سمت آموزش‌وپرورش گرفته‌اند و بحث همیشگی و بی‌تأثیر فرهنگ‌سازی و شناخت عوامل آسیب‌زا در بین دانش‌آموزان را ذکر کرده‌اند؛ چرا بی‌تأثیر؟ به این خاطر که هرکجا سخن از کوتاهی والدین در تربیت فرزندان باشد، هرکجا که وجود دوستان ناباب مطرح شود، پذیرفته می‌شود؛ اما وقتی یکی از علل گرایش نوجوانان دانش‌آموز به مواد مخدر، سهل‌انگاری آموزشی و پرورشی در مدارس مطرح می‌شود، همه حواسشان را به صورت کاملاً آگاهانه پرت می‌کنند؛ گویا فراموش کرده‌اند نقش برنامه درسی پنهان را...!
آیا زمان آن نرسیده است که پس از چندصد سال که از عمر نظام آموزشی ایران می‌گذرد، به خود بباییم و بدون کتمان‌کردن وجود دانش‌آموزان معتاد، بدون شعاردادن و خود را مبرادانستن، جلوی هرگونه آسیب اجتماعی ازجمله اعتیاد را بگیریم؟
برخی گمانه‌زنی‌ها موجب می‌شود سبکار و قلیان اعتیاد به شمار نیاید و شخص معتاد را فردی می‌دانند که حشیش، شیشه، بی‌تی و NPS و چه و چه مصرف می‌کند.
آیا در سند تحول بنیادین نظام آموزش‌وپرورش ذکر نشده است که دانش‌آموزان ایرانی به‌هوش باشند و اصالت‌ان را حفظ کنند و به‌جای استفاده از تنباکو یک سبب و دوسبب، از تنباکوی اصفهان استفاده کنند؟ حداقل ارائه یک جمله کاربردی، بهتر از بیان هزاران جمله غیرکاربردی است.
یک بار تنباکو از کیف و دست دانش‌آموزان گرفته شد و تهدید از طرف مسئولان مدرسه صورت گرفت که به والدین‌ات اطلاع خواهیم داد، یک بار زنگ ورزش در حین استعمال حشیش دیده شدند و بازهم تهدید.



بت بدون نقص فرزندان در نظر والدینشان را بشکنیم

بزرگان نظام آموزشی، «اسکیتور» با آن همه عظمت متوجه نقصان نظریه رفتارگرایی خود شد. زمانی که دانش‌آموز مادام با تقویت‌کننده (جایزه) در آموزش برنامه‌ای، تقویت شود، اشباع می‌شود و دیگر جایزه تأثیر ندارد. شما نیز بدانید تهدید به تنهایی فاقد اثر است.
آیا نگران بدنام‌شدن مدرسه‌تان هستید یا نگران ریخته‌شدن آبروی خود در برابر نظام‌های آموزشی دیگر؟ مصرف بی‌بروای قلیان از سوی دانش‌آموزان به‌ویژه در دوران متوسطه اول، دلایل بسیاری دارد. نقش والدین را در هیچ کجا نمی‌توان نادیده گرفت. لالایی‌گری و ولنگاری در خانواده‌ها، نبود مراقبت عاطفی، شیوه تربیت اقتدارگرایانه (افراط)، شیوه تربیت آسان‌گیرانه (تفریط) و... سبب می‌شود نوجوانی که به‌جران هویت را سبزی می‌کند، به مواد اعتیادآوری روی آورد که استعمال آنها راحت است و به‌آسانی می‌توانند آثار فیزیکی آن را محو کنند.
نظام آموزشی نیز موظف است سردرگمی شناختی و توان‌نداشتن دانش‌آموزان در این برهه را به موازنه برساند؛ نه با نادیده‌گرفتن و دلایل در ظاهر منطقی که حال بابت کشف یک تنباکو و سرقلیان و شیلنگ قلیان از داخل کیف دانش‌آموز، آبرویش را ببریم؟ و غافل از آنند که اگر اطلاع‌رسانی و آگاه‌کردن والدین از عملکرد فرزندشان، ریختن آبرو معنا می‌دهد، خوب است بت زیبای بدون نقص فرزندان را در نظر والدینشان بشکنیم و بدانند تا زمانی که خودشان باور دارند انسان جایزالخطاست، فرزندشان قربانی این اعتماد بی‌چون‌وچرای آنها و اولیای مدرسه می‌شود.
امروز استعمال قلیان در دانش‌آموزان اوج گرفته و ترویج این کار در جایخانه‌های سنتی و قهوه‌خانه‌ها، قبح آن را ریخته است و دوره‌می‌های هم سالان به بهانه مرور درس‌ها، موجب مرور خطرات استفاده از تنباکوهای متعددشان در قهوه‌خانه‌ها شده است و زنگ تفریح آنها، تسمخر آقای مدیر و خانم مدیر است که به قول خودشان خوب آنها را پیچانده‌اند.

معلمان‌ی که بوی سیگار می‌دهند!

درباره نظام آموزشی، اشکال اساسی را به تنهایی در دوران متوسطه اول جست‌وجو نکنیم و بدانیم قشر زیرساختی و بن‌مایه اصلی، تمام مقاطع آموزشی دوران پیش‌دبستان و دبستان است.
جهت‌دهی و پرورش دقیق و عمیق فکری کودکان در این دوره موجب می‌شود بحران هویت را آگاهانه سپری کنند و به خودپرورشی برسند تا کمبود پرورش مدرسه آسیب چندانی به آنان وارد نیآورد.
سخت‌گیری اعتقادی برخی مدارس، سهل‌گیری برخی مدارس دیگر و تعهدداشتن برخی مسئولان، خط بطلان بر بعد پرورشی نظام آموزش‌وپرورش می‌کشد و شاید روزی برسد که برنامه درسی رسمی ما همچنان با رنگ و لعاب ویژه ولی با تأثیر اندک و تنها حفظ طوطی‌وار پیام اخلاقی که «مصرف قلیان مقدمه اعتیاد است»، باقی بماند و برنامه درسی پنهان به کلی فراموش شود.
آنجا که بوی سیگار را از دهان و پیراهن معلم می‌توان استشراق کرد و سر فندک آقای معلم را می‌توان از لبه جیش دید و با خود گفت سیگار اگر بد است پس چرا؟ آن زمان است که از برنامه درسی بوج سرشار می‌شویم...

تاک

نقش بنیادین هنر در رشد کودک



فریبرز محمدی‌فارسانی*

خداوند، یگانه زیبای جهان هستی است و طبیعت، جلوه‌گاه این زیبایی. انسان نیز بر اساس فطرت الهی در برابر زیبایی سر تعظیم فرود می‌آورد؛ به‌ویژه کودکان که به فرموده قرآن کریم، به فطرت نزدیک‌ترند و هنوز کدورت‌های عالم طبیعت در روح و جانشان رسوخ نکرده است.
به زیبایی و هنر عشق می‌ورزند. این عشق به انواع جلوه‌های هنر، طریقت عظیمی است که می‌توان از آن در جهت تربیت همه‌جانبه کودک در همه حوزه‌های رشدی استفاده کرد.
با اینکه در سال‌های اخیر نظام‌های آموزشی و برنامه‌های درسی به نقش بنیادین هنر در تربیت کودک بیشتر توجه داشته‌اند، هنوز هم بسیاری از فعالیت‌ها، تجارب و فرصت‌های یادگیری کودکان فاقد بخش زیبایی‌شناسی و روح هنری‌اند. هنر، بر رشد مغز کودکان و کارکردهای آن تأثیر مستقیم دارد؛ از لحاظ فیزیولوژیکی، مغز دارای دو نیمکره راست و چپ است. نیمکره چپ مغز در تفکر منطقی و تحلیلی مورد استفاده قرار می‌گیرد. آنچه که عموماً کودکان در محیط‌های یادگیری فعلی تجربه می‌کنند (مانند موضوعات درسی مختلف) عموماً بر این نیمکره مغز اثر می‌گذارد. نیمکره راست در ادراک عاطفی، شهود و خلاقیت درگیر می‌شود. وقتی یک کودک مشغول آفرینش اثر هنری است، اساساً نیمکره راست مغز او مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ چراکه در آفرینش هنری، خلاقیت نقش اساسی دارد. این در حالی است که برنامه‌های درسی و فرصت‌های یادگیری فعلی کودکان با تمرکز بیش از حد بر حفظ طوطی‌وار و تفکر منطقی، عملاً نیمکره راست مغز را درگیر نمی‌کنند و در نتیجه رشد این بخش با اختلال مواجه می‌شود.

به نظر می‌رسد بسیاری از افراد و مراکز آموزشی از نقش حیاتی هنر در رشد مغز کودکان اطلاعی ندارند. اگر قرار است مغز با حداکثر کارایی خود عمل کند و در نتیجه کودک رشد مناسبی در حوزه‌های مختلف نشان دهد، لازم است هر دو نیمکره مغز به‌طور مرتب در کارهای هنری درگیر شوند. به‌واسطه عملکردهای خاصی که کار هنری می‌طلبد، نیمکره راست مغز نیز به اندازه نیمکره چپ رشد می‌کند و مغز می‌تواند از پتانسیل کامل خود در جهت رشد همه‌جانبه بهره گیرد.
به نظر می‌رسد همه موضوعات درسی قابلیت تلفیق با انواع هنر را دارند. یادگیری از طریق هنر، قطعاً برای کودکان لذت‌بخش و بادوام است؛ چراکه کاملاً بر فطرت زیبایی‌جوی آنان منطبق می‌شود. وقتی کودکان به‌واسطه فرصت‌ها و تجارب یادگیری غرق در هنر و زیبایی می‌شوند، یاد می‌گیرند که خلاقانه فکر کنند؛ احساسات خود را با یا بدون کاربرد واژگان بیان کنند؛ با دیگر کودکان و بزرگسالان مشارکت و همکاری کنند. کودکان از این طریق انواع مهارت‌های هنری را می‌آموزند؛ با فرهنگ گوشه‌وکنار جهان آشنا می‌شوند و در نهایت، مهارت‌های توصیف، تحلیل، ارزشیابی و تفسیر پدیده‌ها را در خود پرورش می‌دهند. هنر جایی است که کودکان می‌توانند موفقیت‌های زیادی را در آن تجربه و از آفرینش‌های هنری خود احساس عزت‌نفس کنند.
تک‌تک این مزایا نقشی کلیدی در موفقیت‌های فعلی و در سرتاسر زندگی کودک ایفا می‌کنند.
براین‌اساس لازم است هنر، در قلب برنامه‌های درسی قرار گیرد.

پژوهشگر مؤسسه مطالعات کودکی مدرس

این تشکل‌ها یا هر شکل دیگری از فعالیت‌های تشکیلاتی وجود ندارد. نباید تمامی مشکلات را به پای تشکل‌ها نوشت! چراکه در نهایت این اعضای تشکل‌ها هستند که به آن سمت‌وسو می‌بخشند و با فرض حضور عده بیشتری از فرهنگیان در این تشکل‌ها، امکان تغییر روش و منش فعلی تشکل‌ها طبق خواست و میل اعضای آن مهیا خواهد شد. اما کناره‌گرفتن از فعالیت‌های تشکیلاتی و درعین‌حال تلاش برای محدودکردن حوزه نفوذ و تأثیرگذاری تشکل‌ها با توجیه‌هایی از این دست، اقدامی در راستای حفظ تمرکز هرچه‌بیشتر در ساختار متمرکز نظام آموزشی کشور است.

ضمن آنکه نفی تشکل‌ها زمینه را بر حضور افراد و گروه‌هایی که در خفا و در پس پرده به لایگیری می‌پردازند، مهیا می‌کند. این افراد و گروه‌های غیررسمی اگرچه نشان داده‌اند که در سهم‌خواهی و بده‌بستان‌های سیاسی دست‌کمی از تشکل‌ها و احزاب سیاسی ندارند، اما به جهت پنهان‌کاری و درسایه‌ماندن فعالیت‌هایشان، ردپایی از خویش برجای نمی‌گذارند و ازاین‌رو قابل نقد یا حتی پیگیری و تشخیص نیستند. صرفاً گهگاه اخباری در رابطه با دخالت‌های این افراد و گروه‌ها در روند انتصابات در سطوح مختلف شنیده می‌شود که طبعاً با توجه به مشخصه اصلی آنها؛ یعنی پنهان‌کاری، قابل تأیید یا تکذیب نخواهند بود. این در حالی است که در سال‌های اخیر تشکل‌ها، خواسته یا ناخواسته، بیش از پیش در جهت شفاف‌سازی هرچه‌بیشتر سهم و نقش خویش حرکت کرده‌اند. با توجه به همین شفافیت در عملکرد تشکل‌هاست که می‌توان انجمن اسلامی معلمان را به‌واسطه مطرح‌کردن علی‌اصغر فانی برای وزارت آموزش‌وپرورش یا حمایت مجمع فرهنگیان و سایر تشکل‌ها از دانش‌آشتیانی در روزهای پس از استعفاى فانی را مورد نقد جدی قرار داد؛ اما بدیل این رویه، شرایط مبهم و نامشخصی را پیش‌روی ما می‌گذارد که ظن و گمانه‌زنی‌ها، جای این شفافیت حداقلی را می‌گیرد.

نقد دیگری که به تشکل‌ها وارد می‌شود، تلاش آنها برای ورود به قدرت و تأثیرگذاری بر تغییرات مدیریتی در سطوح مختلف سازمانی نظام آموزشی است. برای آشکارترشدن این‌ موضوع لازم است ابتدا به پاسخ یک سری پرسش‌ها در این زمینه برسیم. آیا انتصاب نیروها چه از نظر شاخص‌ها و چه رویه موجود، در شرایط فعلی مطلوب است؟ چه میزانی از شایسته‌سالاری در این سیستم (آموزش‌وپرورش) برقرار است؟ آیا به فرض برخورداری فرد یا افرادی از توانمندی‌ها و تخصص‌های لازم، می‌توان مسیر ارتقا و پیشرفت شغلی مشخصی را برای آنان متصور بود؟ به زبان ساده‌تر آیا شرایط حال حاضر عزل‌ها و نصب‌ها یک روند سالم و معقول است؟ گمان می‌کنم پاسخ غالب به این پرسش‌ها، منفی باشد! حال در چنین شرایطی اگر تشکل‌های فرهنگیان در نقش مشورتی بتوانند نیروهای توانمند و شایسته را به مدیران در سطوح مختلف معرفی کرده و زمینه ارتقای آنان به جایگاه درخور و شایسته را فراهم کنند، باید نام این را سهم‌خواهی گذاشت؟ شاید اگر این پرسش به‌صورت سلبی مطرح شود، پاسخ آن را بتوان در خود پرسش یافت؛ درصورتی‌که تشکل‌های فرهنگیان را از مجاری عزل و نصب و پیشنهاد مدیران کنار بگذاریم، امکان اینکه فردی از طریق پیمودن مسیر مشخص پیشرفت و ارتقای شغلی و شاخص‌های تخصصی به جایگاه مد نظر دست یابد، به چه میزان است؟ با توجه به فقدان مسیر مشخص ارتقای شغلی در نظام آموزشی کشورمان، بنده احتمالی کمتر از ۱۰ درصد را قابل تصور می‌دانم.

حقیقت این است (چنانچه در پاسخ به نقد پیشین ذکر شد) که در نبود تشکل‌ها، این افراد و گروه‌های غیررسمی در داخل و خارج از آموزش‌وپرورش هستند که این‌ نقش را برعهده خواهند گرفت. با این تفاوت که در آن صورت هیچ اراده جمعی (هرچند محدود) در پس چنین توصیه و معرفی و مشورت‌هایی نخواهد بود و همه‌چیز به رانت و رابطه صرف واگذار خواهد شد.
با درنظرگرفتن تجارب دهه‌های نخست پس از انقلاب و قبل از روی‌کارآمدن دولت اصلاحات، می‌توان چنین شرایطی را آشکارا تصور کرد. البته نگارنده آسیب‌های مبتلابه تشکل‌های فرهنگیان و مشکلاتی را که به‌واسطه اعمال نفوذ این نهاده‌ا در سازوکارهای نظام آموزشی پیش می‌آید انکار نمی‌کند؛ بلکه معتقد است هم‌زمان با حمایت از تشکل‌ها برای توسعه فعالیت‌های تشکیلاتی در میان فرهنگیان، می‌توان این نهاده‌ا را به‌طور جدی در معرض نقد و بررسی قرار داد.
بالین‌حال چنانچه اشاره شد، نفی تشکل‌ها یا معرفی آنها به‌عنوان مقصر و مسبب تمامی کاستی‌ها و ایرادهای گریبان‌گیر نظام آموزشی را راهگشا نمی‌داند.

بنابر مشی (سیاسی-اعتقادی-اقتصادی) خویش قصد تأثیرگذاری بر نظام آموزشی را دارند، نباید فراموش شود. در این میان تشکل‌های فرهنگیان؛ چه در حوزه صنفی و چه در حوزه سیاسی یا تخصصی (آموزشی) را می‌توان از جمله عواملی دانست که تلاش آنها برای نفوذ و تأثیرگذاری بر عملکرد بخش‌هایی از نظام آموزشی، مشروع و قانونی است. این تشکل‌ها مجرایى برای انتقال آرا و نظرات بدنه فرهنگیان به بخش ستادی را مهیا کرده و نقشی تسهیل‌گرایانه در این فرایند ایفا می‌کنند.

عده‌ای معتقدند که تشکل‌های فرهنگیان از پشتوانه قابل‌توجهی در بین فرهنگیان برخوردار نبوده و نمایندگی این بخش از ذی‌نفعان نظام آموزشی را برعهده ندارند؛ ازاین‌رو نمی‌توانند حامل نقطه‌نظرات اکثریت فرهنگیان باشند. از نظر من این انتقادها به همان اندازه که می‌توانند منجره تشکل‌های فرهنگیان باشند، نقدی جدی بر جامعه فرهنگیان نیز هست؛ جامعه پرتهدادی که اکثریت آنها به هیچ‌یک از تشکل‌ها رغبتی نشان نمی‌دهند. تاکنون بیش از ۱۴۰ تشکل از سوی فرهنگیان در سطح کشور به ثبت رسیده است و عمده این تشکل‌ها در همان مرحله عضوگیری و گسترش فعالیت‌ها بازمانده‌اند. فقدان روحیه کار تیمی و تشکیلاتی در هر سه حوزه صنفی، تخصصی و سیاسی را می‌توان عمده دلیل مهجورماندن تشکل‌ها در میان قشر فرهیخته فرهنگیان دانست. در نتیجه اگر اقبال عمومی نسبت به

رسانه‌ها و فعالیت‌های تشکیلاتی می‌تواند منشأ اثر شود تا به سهمی معقول در فرایند تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری دست یازند.

در بین غالب کارشناسان آموزش‌وپرورش این تفاهم وجود دارد که نظام آموزشی کشورمان حداقل در بخش ستادی به‌شدت متمرکز است. این ساختار متمرکز و هسته سخت آن، عمدتاً مانع از دخالت ذی‌نفعان حقیقی نظام آموزشی در سازوکارهای اصلی آن می‌شود. هرچند کمکان سایر عوامل محیطی از روش‌های مختلف سعی در اثرگذاری بر عملکرد نظام آموزشی را دارند. برای مشخص‌شدن شرایط می‌توان عوامل محیطی را که در تلاش برای تحت‌تأثیر قراردادن عملکرد نظام آموزشی هستند به صورت کلی معرفی کرد. ارگان‌های خارج از دولت از جمله مجلس، شورای انقلاب فرهنگی و برخی دیگر از ارگان‌ها را می‌توان ذیل عنوان ارگان‌های خارج از نظام آموزشی نام برد. علاوه‌برآن کارکنان نظام آموزشی در جایگاه حقیقی خویش، برای پیگیری مطالباتشان در تلاش برای تأثیرگذاری بر عملکرد نظام آموزشی هستند. دانش‌آموزان و والدین آنها تحت عنوان مخاطبان یا مشتریان نظام آموزشی و در نهایت متخصصان و کارشناسان آموزش‌وپرورش و در نهایت گروه‌های سیاسی عمده‌ترین گروه‌های مرتبط با نظام آموزشی هستند که تحت عنوان عوامل محیطی می‌توان به آنها اشاره کرد. علاوه بر این موارد، نقش گروه‌های فشار که



سیدمنصور موسوی
تحلیلگر مسائل آموزشی

در ساختارهای متمرکز-سازمانی غالباً مجاری و شیوه‌های ثابت مشخصی در جهت تأثیرگذاری و ارتباط مؤثر ذی‌نفعان سازمان (متشکل از اعضا، مخاطبان و مشتریان سازمان) در نظر گرفته نمی‌شود؛ چراکه چنین ساختاری مبتنی‌بر شکل کلاسیک هرم قدرت و تمرکز هرچه بیشتر در رأس سلسله‌مراتب سازمانی طراحی و اداره می‌شود. در چنین ساختاری مراجع اصلی تصمیم‌گیری، بالاترین رده‌های سلسله‌مراتب اداری و برخی از گروه‌های فشار و ارگان‌های خارج از سازمان هستند که بر اساس شاخصه‌های مدنظر خویش، به هدف‌گذاری، برنامه‌ریزی و مدیریت اجرایی برنامه‌ها می‌پردازند. این ساختار با توجه به شدت و ضعف تمرکز سازمانی، ممکن است نیازها و نظرات و علائق عوامل محیطی سازمان را در تصمیمات خویش لحاظ کند؛ بالین‌حال عوامل یادشده در معنای واقعی کلمه، ذی‌نفعان سازمان را تشکیل نمی‌دهند و صرفاً بر مبنای میزان قدرت و نفوذ و نزدیکی به مراکز قدرت سیاسی، امکان و توان تأثیرگذاری بر عملکرد سازمان را می‌یابند. در چنین شرایطی فشارهای محیطی ذی‌نفعان از طریق

